

شریعتی و پیش‌بینی عاقبت عمل مسلحانه

# عبرت از انتهای خرداد!



**هادی قائم‌مقامی:** هر کس وقایع خرداد ۶۰ را از نظر گذراند و کمی تاریخ منتهی به این ماه و روزهای پایانی خرداد ۶۰ را مطالعه کرده باشد، شاید معنا و مفهوم این مصراع: «ما به خرداد پر از حادثه عادت داریم» را بهتر متوجه شود. یکی از عبرت‌آموزترین روزها و روزنامه‌های تاریخ، ۳۱ خرداد است.

وقتی روزنامه‌ها ۲ تیر را کنار هم زده‌اند: یکی رای به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر دیگری شهادت مصطفی چمران. یکی از مدعی‌ترین مدعیان پس از انقلاب، به فاصله کوتاهی از رای ۱۱ میلیون‌اش، جایگاه ریاست‌جمهوری خود را از دست می‌دهد و آن یکی در جبهه دهالویه با امضای خون، پای ادعایش می‌ایستد. آن نظر گاه ما به عنوان یک مخاطب عادی، عاقبت هر یک از این دو می‌تواند محل درگرفتن بحث‌هایی پیرامون موضوعات مهم باشد. اینکه چگونه یکی آنگونه

**رود اسلحه، ورود یک بحث سیاسی نیست که مخالفت یا موافقت با آن هزنشاهی در برداشته باشد. ورود اسلحه یعنی تصمیم و تشخیصی اشتباه می‌تواند به قتل نفس منجر شود. یعنی اشتباه در تحلیل‌ها، شست‌وشوی مغزی و پیروی از مرکزیت صرفا در مباحث فکری و اندیشه‌ای و عقیدتی محدود نمی‌شود، بلکه به کشتن می‌انجامد**

می‌کند که «ما احتمال می‌دهیم که تفسیر چنین باشد»، چگونه یک فرد صرفا مدعی می‌شود که با مطالعه فراوان منبع قطعی تفسیرها از قرآن و نهج‌البلاغه است؟ چرا تفسیرها مورد نقد قرار نمی‌گرفت و اساسا چرا عمل مسلحانه پذیرفته می‌شد؟ مبارزه مسلحانه‌ای که برخی از اعضای سازمان و حتی جانشانگان از سازمان در همان سال‌های پیش از انقلاب، اشتباه بودن آن را مکرر اعلام کرده‌اند. محمد محمدی (گرگانی) در کتاب خاطرات و تاملات در زندان شاه درباره فاز مسلحانه می‌گوید: «اساسا مبارزه مسلحانه در آن دوره (پیش از انقلاب) حرکتی اشتباه بود، زیرا فضا را پلیسی‌تر کرد. شاید در فضای آرام‌تر با فشار کمتر و آزادی بیشتر توده‌های مردم بهتر رشد می‌کردند و در آن صورت گرفتاری‌های بعدی به وجود نمی‌آمد».

**شریعتی می‌گفت: من با کار مسلحانه مخالفم. او با کارهای تبلیغاتی، فرهنگی و روشنگری موافق بود. حتی یک جایی نوشته بود من وقتی یکی از این گروه‌های مسلح می‌خواستند در حسینیه ارشد تبلیغات کنند خودم به کلانتری اطلاع دادم. مجاهدین این را دست گرفته بودند برای اینکه بگویند او با ساواک همکاری می‌کند**

البته همین فضایی است که مرکزیت یک سازمان و تشکیلات را به اموری منزه و غیرقابل نقد تبدیل می‌کند. آن هم سازمانی که به جهت نداشتن پایه‌های سخت و سخت‌ایدئولوژیک و صرفا با اتکا به اسلحه قرار است پیشرفت کند. ورود اسلحه، ورود فکری تازه به سازمان یا مانند ورود ایده نو، با یک فرد به درون سازمان نیست. ورود اسلحه، ورود یک بحث سیاسی نیست که مخالفت یا موافقت با آن هزینه‌ای در بر نداشته باشد. ورود اسلحه یعنی تصمیم و تشخیصی اشتباه می‌تواند به قتل نفس منجر شود. یعنی اشتباه در تحلیل‌ها، شست‌وشوی مغزی و پیروی از مرکزیت صرفا در مباحث فکری و اندیشه‌ای و عقیدتی محدود نمی‌شود، بلکه به کشتن می‌انجامد. یعنی فردی فردی را به دلایلی که ممکن است برای خود او نیز روشن نباشد از میان بردارد. آنچه فرقان نیز در تفسیری اشتباه به آن دچار بود و اتفاقا جریان‌هایی تلاش کرده‌اند صرفا به خاطر اشتراک واژه پلی میان فرقان و شریعتی نیز بزنند و آنها را متاثر از شریعتی معرفی کنند.

یعنی «قتل» و «جهاد» از روی آنچه به پیاده نظام «تفسیر» معرفی می‌شود. حال آنکه همه جنگ قدرت و تقویت «من» در سازمان است. آن هم نه «من» اعضای سازمان. «من» هر کسی که در رتبه‌های بالاتر قرار گرفته است که در نهایت همه را به بله قربان‌گوی «من» رأس مرکزیت سازمان تبدیل می‌کند. از رهیافت شریعتی اگر به یک سازمان مبارزاتی دینی بنگریم، هیچ‌کدام از این منیت‌ها وجود ندارد. ارجاعات مکرر شریعتی به «سیاست امیرالمؤمنین» که نه جنبه خدعه و همراه با بی‌اخلاقی، بلکه یک سیاست فعال دینی و اخلاقی است، نشان می‌دهد فهم او از مبارزه و پیش‌بینی او از عاقبت عمل مسلحانه تا چه اندازه درست بوده و انذار می‌کند که او از مخالفت با نیروهای سازمان می‌داده تا چه اندازه می‌توانسته راهگشا باشد، حیف آنکه عده‌ای نپذیرفته و نشنیده‌اند.

نکته حائز اهمیت در مخالفت علی شریعتی با مبارزه مسلحانه در آن برهه، این است که بسیاری از سیاسیون میراث‌خوار شریعتی و حتی بزرگان عالم سیاست آن روز، پنهانی یا آشکار به موافقت با عمل مسلحانه می‌پرداختند. قابل‌تأمل‌تر آنکه اگرچه عمل مسلحانه هیچ‌گاه از سوی امام خمینی به عنوان رهبری نهضت و انقلاب در آن سال‌ها، تایید نشده حتی در میان پیروان و همراهان ایشان نیز کسانی بودند که تلاش می‌کردند چهره سازمان مجاهدین و چهره عمل مسلحانه را برای امام موجه جلوه دهند. اما اینها موثر واقع نشدند و امام هیچ‌گاه با عمل مسلحانه موافقت نکرد. عمل مسلحانه‌ای که به دلیل نداشتن مبنای دینی و توجیه عقلانی، نه تنها نامرغ درون سازمان شد و به تصفیه و تسویه‌حساب سازمانی رسید بلکه در روزگار پس از انقلاب نیز، به دلیل قدرت گرفتن هوای نفس جمعی و تشکیلاتی به کشتن و از میان برداشتن مردم کوچک و بزرگ نیز منجر شد. فهم شریعتی اینجاست که زمانی که حتی فردی در قامت مهندس بازرگان در روزگار تروهای وحشتناک مجاهدین (منافقین) باز آنها را فرزندان مکتبی خود می‌خواند!

سازمان را که می‌خوانم بیشتر به این نتیجه می‌رسم که مبنای عمل سازمان نه قرآن که تفسیر رأس مرکزیت یا مرکزیت از قرآن بوده است. و همین خطای بزرگ است که از «مال‌النصر الا من عندالله» (که در بیانیه ورود به اعلام فاز نظامی سازمان آمده است)، معنای کشتن هموطن و هم‌کش مستفاد می‌شود. در واقع حتی منتقدان جریان مسعود رجوی در زندان پس از بازداشت‌های سال ۵۰، انتقادشان به او این است چرا تفسیر تو از قرآن، از عمل اجتماعی، از مارکسیسم و از موضوعات دیگر، شبیه حنیف‌نژاد و محسن و... نیست؟! من در خاطرات اعضای سازمان و حتی جریان منتقد به مسعود رجوی، اتفاقا رزاد خواننده‌ام که مثلا به رجوی یا موسی خیابانی می‌گوید: چرا شما شبیه حنیف‌نژاد یا محسن و باکری یا رضایی و... نیستید؟ در واقع خود این موضع انتقادبرانگیز است. اگرچه عمل اجتماعی و

سیاسی سختی‌ها و پیچیدگی‌های خاص خود را دارد، اگرچه تصمیم‌گیری در دوران اختناق و وحشت با روزگار دیگر ممکن است متفاوت باشد، اگرچه ممکن است دلایل عدیدهای آورده شود و موضوع رفتار سازمان تا پیش از انحراف توجیه شود و متأسفانه در نزد برخی مورد پذیرش قرار گیرد اما پاسخی برای این سوال وجود ندارد که چگونه تفسیرهایی قطعی از قرآن و نهج‌البلاغه، براحتی و بدون احساس خطر و بی‌توجه به اینکه ممکن است تفسیری اشتباه باشد، به مبنای عمل تبدیل می‌شود؟ در شرایطی که بسیاری از علما و آنان که عمری در خدمت قرآن بوده‌اند، هم درباره تفسیرهای خود از قرآن، اذعان به این گزاره

باشد به خودکشی می‌انجامد آنچنان که اتفاقا انجامید و به تصفیه نیست و سیاسی کار است. مثلا اینکه شریعتی گفته بود آنها که مانند باید کار زینتی کنند خیلی به مجاهدین برخورد بود. آنها همین را علم کردند و گفتند شریعتی مخالف مبارزه مسلحانه است. مجاهدین تلاش می‌کردند به صورت علنی از آقای شریعتی تعریف نکنند کما اینکه آقای شریعتی هم از مجاهدین تعریف نکرد. شریعتی با کار مسلحانه طبق گفته‌های خودش موافق نبود. من بعضی از نوشته‌های ایشان را که در بازجویی‌ها بود دیدم، خودشان گفتند: من با کار مسلحانه مخالفم. او با کارهای تبلیغاتی، فرهنگی و روشنگری موافق بود. حتی یک جایی نوشته بود من وقتی یکی از این گروه‌های مسلح می‌خواستند در حسینیه ارشد تبلیغات کنند خودم به کلانتری اطلاع دادم. مجاهدین این را دست گرفته بودند برای اینکه بگویند او با ساواک همکاری

می‌کند اتهام محافظه‌کاری و انقلابی نبودن که درباره دکتر شریعتی مطرح می‌شد اگرچه دروغ و خلاف واقع بود اما برای تاریخ فوایدی هم داشت. یکی‌اش اینکه روشنفکرانی که هنوز هم برخی‌شان ادعای ایدئولوگ بودن شریعتی برای سازمان را مطرح می‌کنند، نتوانند به این راحتی این اتهام زدن‌ها را ادامه دهند. اما شریعتی صرفا اینکه مبارزه مسلحانه را خطرناک می‌دانست، مورد هجوم سازمان مجاهدین خلق قرار می‌گرفت. و چقدر پیش‌بینی‌های او و نگرانی‌های دیگران درباره سازمان مجاهدین درست بود که چنانچه پشت اسلحه مینا وجود نداشته

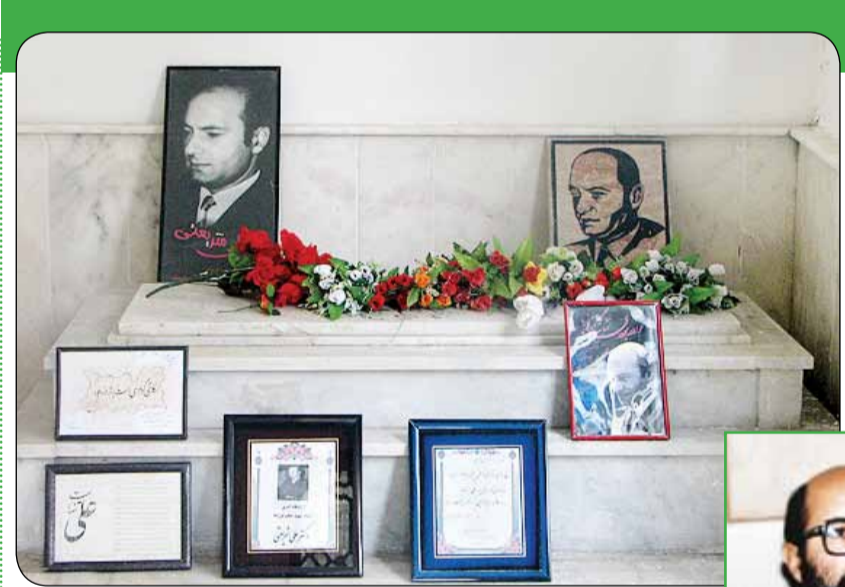
## نماینده فقرا

درباره دکتر علی شریعتی، دوستان ما سخنرانی‌های زیادی کرده و ابعاد مختلف زندگی این مرد بزرگ را جست‌وجو کرده‌اند. علم، او، هنر، او، پاک‌ی او، فداکاری او و نبوغ و تیزهوشی او چیزهایی است که بر همگان روشن است و افراد زیادی در این زمینه سخن گفته‌اند. دکتر شریعتی کسی است که حرکت، نهضت و جنبش را به وجود آورده است؛ کسی که در انقلاب ایران بی‌شک سهم بسزایی دارد.

من امروز به بعد روحی و عرفانی دوست شهید خود، دکتر علی شریعتی می‌پردازم و معتقدم این بعد از اساسی‌ترین ابعاد شخصیت این مرد بزرگ است و بدون شناخت آن، نمی‌توان دکتر علی شریعتی را شناخت.

من به علم و هنرش احترام می‌گذارم اما به عشق و عرفانش عشق می‌ورزم. علمش غمگن را جذب می‌کند و عملش احساس‌ساز را برمی‌انگیزد، مبارزات و فداکاری‌هایش در من احترام ایجاد می‌کند و عملش احساس‌ساز را برمی‌انگیزد، مبارزات و فداکاری‌هایش در من احترام ایجاد می‌کند، عشقش قلبم را می‌سوزاند و عرفانش روح مرا به معراج می‌برد. خدای بزرگ برای پروراندن استعداد آدمیان، ۳ رحمت بزرگ بر او ارزانی داشته است: عشق، فقر و تنهایی، که من درباره این

۳ اصل کمی سخن می‌گویم. عشق؛ علی به قدرت عشق پای از گلیم هستی فرا نهاد، تا آنجا که فقط روح و دل حکومت دارند، به پیش رفت تا به ملاقات خدای خویش نائل آمد و همیشه خوش داشت در این سفر دراز تنها باشد تا در این خلقت تنهایی، قلب خود را نامزاد ذات قدس کند. فقر؛ فقر از کمیزات زندگی علی است و او بی‌چون خود را نماینده فقرا و محرومان می‌شمرد و براسی که درد و رنج فقرا را خوب حس می‌کرد، فریاد آنها را با تاریخ می‌شنید، ناله دردمندان، قلب



حساسش را مجروح می‌کرد. تنهایی؛ تنهایی علی شگفت‌انگیز است و هر چقدر که انسان به خدا نزدیک‌تر می‌شود، تنهایی او طرف می‌شود و مگر خدا تنها نیست؟! وحدانیت خدا خود نتیجه تنهایی است و هر کس به کمال نزدیک‌تر می‌شود، به همین درجه تنهاتر است. علی تنها بود. در گفته‌ها و نوشته‌هایش و در تیتیر کتاب‌هایش تنها بود و در همین تنهایی، به تنهایی حضرت علی پی برده بود و چه ارتباط روحی محکمی بین خود و علی (ع) از فراز تاریخ برقرار کرده بود. از همین تنهایی است که دست به دامان کویر می‌زند و حیات و هستی خویش را در کویر جست‌وجو می‌کند و می‌گوید این کویر، هم جهان من، تاریخ من، میهن من، دل من، هم زیستن با آشناک من و

**گزیده‌ای از سخنرانی شهید مصطفی چمران در دومین سالگرد وفات دکتر شریعتی**

**ما، شریعتی و دروغ‌های جمهوری**

دارند الان - داشتند با تبر ساخته و پرداخته یکی از ۳ سید فاطمی، ریشه ولایت فقیه مطروحه توسط یکی دیگر از همان ۳ سید فاطمی را می‌زدند، دکتر بهشتی، شهید مظلوم سال‌های آغازین انقلاب مورد حمله شدید تجدیدنظرطلبان بود. چرا؟ چون یکی از عناصر مقوم در تصویب «ولایت فقیه» در قانون اساسی بودا همین چپ‌های شدیداً راست شده، بعدتر و آن هنگام که توسط مردم از اربکه قدرت به زیر کشیده شدند، برای آیت‌الله بهشتی تیتیر زدند: نخستین اصلاح‌طلب و ماجرای مواجهه‌های اینجینی همچنان ادامه دارد!

**بخشی از پرونده «وطن امروز» به بهانه زادروز دکتر شریعتی در شماره ۲۵۹۲**

روشنفکران ژورنالیست یا ژورنالیست‌های روشنفکر، در این ۴۱ سالی که از فقدان شریعتی گذشته، ۴۱ موضع متفاوت درباره او اتخاذ کرده‌اند! فضای غالب روشنفکری، تا وقتی دنبال مواجهه تند و تیز با نظم موجود است و مستقیم و غیرمستقیم حقوق‌بگیر مخالفان مارک‌دار جمهوری اسلامی است، شریعتی را سر دست می‌گیرد و آنگاه که نانش توی روغن محافظه‌کاری می‌افتد، تا توجیه‌گری وضع موجود نیز پیش می‌رود و شریعتی را با اتهام‌های گسترده‌ای مواجه می‌کند؛ از مارکسیست تا ضدیت با عقلانیت و افتادن در دام رمانتیسم و تئوری پرداز عملیات مسلحانه و چه و چه (جوع به مهرنامه شماره ۵۲ - تیر ۹۶). چپ‌های دیروز و لیبرال‌های امروز -

البته نمی‌دانم در این لحظه که این متن را می‌نویسم، هنوز لیبرال هستند یا به مسلک دیگری درآمده‌اند - خوشحالند که به برکت نومحافظه‌کاران، نهضت به نظام تبدیل شده است (که البته این یک ادعاست)؛ حال آنکه دیرزمانی در فقدان تروتسکی‌ها و نگرانی در این مورد که «کند نهضت به نظام تبدیل شود»، مقاله می‌نوشتند. آنچه بیشتر مقصود این نوشته است، تناقضی است که مدعیان در فهم شریعتی داشته‌اند. این مواجهه البته درباره بسیاری از شخصیت‌های تراز اول انقلاب از سوی جریان چپ سابق، لیبرال اسمی و نومحافظه‌کار فعلی، عادی، طبیعی و تکراری است؛ در میانه دوم خرداد و آنگاه که جمله بوقچی‌های اصلاحات - که عمدتاً از خارج تشریف